

## هم ز نساختی برآمد هم ز دین، درباره نگاه مولوی و کالوینو به یک روایت دروغین

اسفندیار اسفندی\*

استادیار دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی، دانشگاه تهران، ایران

شهرز خنجری\*\*

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه

تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۷/۱۱/۱، تاریخ تصویب: ۸۸/۵/۲۱)

### چکیده

عبداله بن سعد بن ابی سرح قرشی اسلام می‌آورد و اندک زمانی کتابت وحی می‌کند، سپس از دین باز می‌گردد و مرتد می‌شود. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که ارتداد او ارتباطی با نگارش قرآن ندارد، ولی قصه‌نویسان، که اغلب فاقد قوه تحلیل اند، شاید مغرضانه، شاید ساده‌لوحانه، روی گردانی وی را به تحریر آیات الهی ربط می‌دهند. این قصه‌های بی‌اساس به تفاسیر و تواریخ هم راه می‌یابد، حتی از دریاها می‌گذرد تا در سده بیستم میلاد، نویسنده‌ای از ایتالیا، آن را از حیث روایت‌پردازی تأویل کند؛ قرن‌ها پیش از او یک شاعر صوفی فارسی نیز این قصه را موافق رای صوفیانه خویش تأویل کرده است. قیاس آن چه این دو گفته‌اند، جدا از این که یکی از موارد داد و ستدهای دائم فرهنگی را به دست می‌دهد، وسعت میدان تأویل را نیز آشکار می‌کند.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی (فارسی، ایتالیایی)، عبداله بن سعد بن ابی سرح، ایتالو کالوینو، مولوی، تأویل.

\*تلفن: ۰۲۱-۶۱۱۱۹۰۲۹، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۶۳۴۵۰۰، E-mail: esfandi@ut.ac.ir

\*\*تلفن: ۰۲۱-۶۱۱۱۹۰۲۹، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۶۳۴۵۰۰، E-mail: sh\_beyhaqi@yahoo.com

#### مقدمه

قصه‌ها و افسانه‌ها از فرهنگی به فرهنگ‌های دیگر سفر می‌کنند، صورت‌های مختلف می‌پذیرند، به شیوه‌های گوناگون نقل می‌شوند، موضوع نقد و تحلیل قرار می‌گیرند و شاعران و نویسندگان، از اقطار عالم در اعصار دور و نزدیک، فراخور بینش و نگرش خویش، این قصه‌ها را تأویل و تفسیر می‌کنند.

روایت‌های دروغینی که در باب ارتداد عبدالله سعد آورده‌اند، یکی از همین قصه‌هاست. ایتالو کالوینو، مردی از عصر جدید و اهل سرزمین‌های لاتین و مولانای بلخی، فرزند قرن‌ها قبل، مسلمان و صوفی‌مسلك، هر دو این قصه را وسیله‌ای برای تبیین آراء خویش کرده‌اند. در این نوشته برآنیم که پس از معرفی اجمالی عبدالله بن سعد، به شیوه رایج در مطالعات تطبیقی ادبی، مأخذ سخنان کالوینو را در آثار ایرانیان نشان دهیم، درباره نظریات کالوینو به بحث بنشینیم، صحت و سقم اصل روایت را (که در ظاهر تاریخی است) ارزیابی کنیم و در پایان نگاه یک مسلمان فارسی زبان را به همین داستان تحلیل نماییم. با قیاس دو تأویلی که کالوینو و مولوی از یک داستان واحد به دست داده‌اند، روشن خواهد شد که عرصه تأویل تا چه پایه گسترده است.

#### بحث و بررسی

در دفتر یکم از *مثنوی معنوی* و در فصل هشتم از کتاب *اگر شبی از زمستان مسافری اثر* ایتالو کالوینو از ارتداد یکی از کاتبان وحی سخن رفته‌است. مولوی و کالوینو هریک از منظر ویژه خود بدین قصه درنگریسته، هر یک بر وفق مشرب خویش آن را تأویل کرده و هر دو این روی‌گردانی را بی‌وجه دانسته‌اند.

این کاتب-عبدالله بن سعد بن ابی سرح- مردی بود از بنی عامر - یکی از طوایف قریش - وی برادر رضاعی عثمان - خلیفه سوم - بود. در آغاز ایمان آورد و یک چند به املائی پیامبر کتابت وحی می‌کرد، لیکن به موجبی از دین روی برتافت، رسم الحاد آشکار کرد و از جانب پیامبر به نفرین شد که «خاکت مپذیراد» (و آورده‌اند (و عهده به گردن راویان است) که هم به حکم این لعنت، در آن زمینی که مرد - عسقلان یا جای دیگری در شام - هر چند بار که دفنش کردند، خاک باز پس‌اش داد. پس تن بی جان بر زمین مانده‌اش طعمه کرم و کفتار

شد<sup>۱</sup>، و نیز نوشته‌اند که حتی مردارخوارگان هم از پلیدی اندام وی نخوردند<sup>۲</sup>. پس به مکه بازگشت و در روز فتح مکه از جمله معدود کافرانی بود که خونشان را مهدور دانستند، ولی به شفاعت عثمان از کشته شدن رست<sup>۳</sup>.

او دیگر بار به دین گروید و در راه گسترش اسلام، خاصه در عصر خلفا، به جان کوشید و بسیاری از مرزهای شمال آفریقا را گشود (چنان که زرکلی در *الاعلام خویش* او را فاتح آفریقه خوانده است). (زرکلی ۸۹-۸۸) و به حکم عثمان سردار لشکریان عازم به مصر بود و هم از جانب وی ولایت آن ناحیت را نیز یافت تا علی بن ابی طالب (ع) به خلافت رسید. عبدالله، دل با دستگاه دمشقیان داشت، لیکن پیش از نبرد صفین و پیشتر از آن که در صف خونخواهان عثمان، پشت لوای معاویه تیغ بر زند، در شام درگذشت<sup>۴</sup>.

این بود شمه‌ای از شرح حال عبدالله بن سعد؛ و غرض که همانا شناخت اجمالی این مرد بود به حاصل شد و بیش از این به کار این نوشته نخواهد آمد و پژوهندگان اعلام را به کار خواهد بود و تاریخ‌نویسان را. لیکن از بین فراز و نشیب‌های زندگانی عبدالله سعد، آن چه اینک و در این مقال مهم است، ماجرای ارتداد اوست و پرداخت به آن چه در باب اسباب و انگیزه‌های آن گفته‌اند و بازشکافت نگاه دو تن از نویسندگان نامدار عالم بدین داستان.

۱- قال الرسول (ص): "لا تقبله الارض" فقال ابوطلحه: "اتيت الارض التي مات فيها، فوجدته منبذاً، فقلت ما شأن هذا؟ فقالوا: دفناه فلم تقبله الارض" (مبیدی ۴۲۹)

۲- "آن جا که بمرد زمین او را نپذیرفت، آخر سباع او را بدرید و از پلیدی بنخورد". (سورآبادی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۶۸۶)

۳- "فلما كان يوم الفتح فرّ الى عثمان بن عفان، و كان اخاه من الرضاعة، فغيبه عثمان حتى اطمأن الناس، ثم أحضره عند رسول الله، صلى الله عليه و سلم، و طلب له الامان، فصمت رسول الله طويلاً ثم آمنه، فأسلم و عاد." *الكامل*، ابن الاثير، المجلد الثاني، ص ۲۴۹

۴- در *دائرة المعارف اسلام*، ذیل مدخل 'ABD ALLAH B.SA'D' آمده: "On the frontier 'Abd Allah learned of the murder of the caliph, and fled to Mu'awiya shortly before the latter's march to Siffin, he died in Askalon or Ramla."

اما از این عبارت که طبری در تاریخ خویش از قول ابی مخنف درباره خدعه رفع مصاحف آورده، چنین بر می‌آید که عبدالله سعد در صفین نیز حاضر بوده است:

"قال ابو مخنف: [...] قال انّ علياً [ع] قال: عباد الله، امضوا على حثكم و صدقكم و قتال عدوكم، فإن معاوية و عمرو بن العاص، و ابن أبي مُعيط و حبيب بن مسلمة و "ابن ابي سرح" و الضحاک بن قيس، ليسوا بأصحاب دين و لا قرآن، انا أعرفُ بهم منكم، قد صحبتهم اطفالاً و صحبتهم رجالاً، فكانوا شرّ اطفال و شرّ رجال، و يحكم! انهم ما رفعوها [ای المصاحف] لكم الا خديعة و دهنًا و مكيدة" *تاريخ الطبري*، الجزء الخامس، صص ۹-۴۸.

ایتالو کالوینو<sup>۱</sup> (۱۹۲۳-۱۹۸۶)، رمان‌نویس ایتالیایی، کتاب *اگر شبی از زمستان مسافری*<sup>۲</sup> را بدان قصد نوشته است که در سیر تکوین داستان، خواننده را نیز وادار به تلاش و هم‌یاری کند. تا آن که آن را بنگارد، می‌بایست زمین و زمان را زیر و رو می‌کرد. نخستین نوشته‌هایش از فضای پر جنب و جوش جنگ و اشغال می‌گفت (رهکوره خانه تندها<sup>۳</sup>) با سه گانه مشهور و نیاکان ما (ویکت دو نیم شده، بارون درخت نشین، شهسوار ناموجود)<sup>۴</sup> به تاریخ وارد شد و تنی چند از جذاب‌ترین شخصیت‌های ادبیات معاصر را خلق کرد، به جغرافیای شهرهای نامرئی<sup>۵</sup> و بیشه - ریشه - هزارتو<sup>۶</sup> سر کشید، از علم (خندستان عبدالله سعادگیتی<sup>۷</sup>، زمان صفر<sup>۸</sup>) گذشت، شیوه‌های کوتاهتر (کلاغ آخر از همه می‌رسد<sup>۹</sup>) را آزمود و شکل روایت چلیپایی را در کاخ سرنوشت‌های متقاطع<sup>۱۰</sup> تجربه کرد. سپس کتابی آفرید که آن را کتاب روزگار ما نامیده‌اند؛ کتابی که در آن قصه‌ها بی‌سرانجام می‌مانند، چیزی اگر آغاز گردد هم اندر او رها می‌شود و هیچ چیز به پایان نمی‌رسد<sup>۱۱</sup>.

در فصل هشتم از این کتاب، ضمن بحث‌هایی درباره‌ی روایت و داستان‌پردازی، نویسنده که بنابر طبیعت کتاب با خواننده به گفت و گو نشست است، از ناتوانی خویش در نگارش کتابی تمام و کمال باب طبع خود سخن می‌گوید، کتابی که او را خرسند کند و پسندیده آید. کالوینو می‌نویسد: «... میل دارم خودم را پاک کنم و برای هر کتاب یک من دیگر، یک صدای دیگر و نامی دیگر بیافرینم، دوباره زاده شوم». (کالوینو ۲۰۱) «... برای نویسنده‌ای که آرزو دارد بر خود خط بطلان بکشد تا رشته کلام را به دست کسی بدهد که خارج از اوست، دو راه وجود دارد: یا کتابی بنویسد که کتابی یکتا باشد و بتواند همه چیز را در خودش خلاصه کند یا

1- Italo Calvino

2- *Si par une nuit d'hiver un voyageur*

3- *Le sentier des nids d'araignées*

4- *Nos ancêtres (Le Vicomte pourfendu Le Baron perchée, Le Chevalier inexistant)*

5- *Villes invisibles*

6- *Foret - racine - labyrinthe*

7- *Cosmicomics*

8- *Temps zéro*

9- *Le corbeau vient le dernier*

10- *Le Château des destines croisés*

11- Voir l'introduction de la traduction française de "si par une nuit..." par Paul Fournel

این که تمام کتاب‌ها را بنویسد و کل را از ورای تصاویری چند پاره دنبال کند. کتاب یکتایی که کل را شامل شود، جز کتاب مقدس نمی‌تواند بود که کلام کامل در آن به وحی می‌آید...» (همان ۲۰۲-۲۰۱) کالوینو پس از آن که از متن‌های مقدس سخن گفت و خویشتن را از نگارش این دست کتب ناتوان یافت، از شرایط کتابت قرآن می‌گوید و از ارتداد فرزند سعد می‌نویسد:

«کتاب مقدسی که شرایط نگارشش را بهتر از همه می‌دانیم، قرآن است. بین تمامیت و متن، دست کم دو واسطه بوده است: محمد[ص] که گفته‌های الله را می‌شنیده و به نوبه خویش به کاتبانش املا می‌کرده است. چنان که مترجمان احوال پیامبر نوشته‌اند، یک روز که وی به عبدالله وحی را به املا می‌گفت، در میانه جمله‌ای درنگ نمود. کاتب، بی تأمل، پایان آن را پیشنهاد کرد و پیامبر سخن وی را هم‌چون گفت الهی پذیرفت. این باعث ارتداد کاتب شد، پیامبر را ترک گفت و ایمان خویش را از دست داد» (همان ۲۰۲).

این یکی از دو روایت بی‌اساسی است (و ما بدین موضوع خواهیم پرداخت) که با اندکی اختلاف در برخی از کتب تاریخی و نیز در تفاسیر اسلامی ذیل آیه ۹۳ از سوره انعام و آیه چهاردهم از سوره مؤمنون آمده، نمونه را، سورآبادی در تفسیر خویش نوشته‌است:

«و آن کس که گفت زودا که من فرو آرم مانند آن که خدای فرو آورد [ترجمه بخشی از آیه ۹۳ از سوره انعام]؛ و او عبدالله بن سعد بن سرح بود که گاه گاه چون کاتب وحی مصطفی [صلعم] حاضر نبودی رسول او را فرمودی نداشتن وحی [...] روزی رسول علیه‌السلام آن آیت که وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ [مؤمنون/۱۴] بر وی املا می‌کرد، وی می‌نشت، چون فاز آن جا رسید که ثَمَّ انشأناه خلقاً آخرَ [مؤمنون/۱۴] بر زفان عبدالله سعد برفت که فتبارک الله احسن الخالقین [مؤمنون/۱۴]. پیغمبر گفت: اکتب هکذا أنزل. وی قلم و کاغذ از دست بنهاد و گفت سأنزل مثل ما انزل الله، اگر این وحی است که محمد می‌خواند من نیز وحی می‌گرام. در دین به شک شد و از اسلام مرتد گشت...» (سورآبادی، ۱۳۸۰، جلد ۱: ۶۸۶-۶۸۵)

هم‌چنان که پیشتر گفتیم، این یکی از دو روایت مجعولی بود که درباره ارتداد فرزند سعد آورده‌اند. روایت دیگری نیز هست که کالوینو آن را هم دست‌مایه خویش کرده و آن گونه که خود خواسته تأویل نموده‌است:

«اگر کافری حق می‌داشت تا از میان افسانه‌های مختلفی که به پیامبر مربوط می‌شود، یکی را انتخاب کند، من این را پیشنهاد می‌کردم: اگر عبدالله ایمانش را از دست داد، از آن رو بود که

یک بار املائی پیامبر را که می‌نوشت، اشتباهی از وی سر زد و محمد [ص] اگر چه متوجه شد، تصمیم گرفت آن را اصلاح نکند: متن غلط را ترجیح داد. حتی در این باره هم عبدالله برخفا بود، اگر ترک دین کرد...» (کالوینو ۲۰۳).

روایت دوم را از تفسیر ابوالفضل رشید الدین میبیدی می‌آوریم:

«این یکی عبدالله بن سعد ابی سرح القرشی است [...] لختی از قرآن و وحی بنوشت به املاء رسول خدا، و گاه گاه از خواتیم آیات که نام‌های خداوند است - عزّ و جلّ - چیز چیز تبدیل می‌کرد. «عزیزٌ حکیم»، «علیمٌ حکیم» می‌نوشت و آن چه بدین ماند و رسول خدا (ص) آن را می‌دید و خاموش می‌بود و تغییر نمی‌کرد. عبدالله به سکوت رسول به شک افتاد در ایمان خویش، که اگر راست می‌گوید که وحی است چرا تغییر نمی‌فرماید چون می‌بیند که من تبدیل می‌کنم؟ و ذلک آنه کان امیاً لا یکتب. پس مرتد شد و به مکه بازگشت و گفت: سأنزل مثل ما انزل الله. من قرآن فرو فرستم یعنی گویم، چنان که الله فرو فرستاد» (میبیدی ۴۲۹-۴۲۸).

کالوینو، هم چنان که خود معترف است، بدین قصه‌ها از منظر یک نامعتقد می‌نگرد و گفته‌هایش جز از حیث روایت‌شناسی ارزش دیگری ندارد؛ به عبارت دیگر او در نقل این داستان‌ها نه میل به توجیه و تحلیل تاریخی داشته و نه قصد طعنه یا تعنت کرده است، بلکه این قصه‌ها را وسیله‌ای قرار داده تا آراء خویش را در باب نگارش تبیین کند و همه گفتار عبدالله سعد او را می‌توان در این یک جمله‌اش خلاصه کرد: «گمان نمی‌کنم تمامیت بتواند در قالب زبان بگنجد» (کالوینو ۲۰۲).

او قصه نخستین را چنین تأویل می‌کند که در این قبیل روایت و روایت‌پردازی‌ها کاتب خود نقش محوری دارد، مُحق است در متن مداخله کند یا به میل خویش روایات را جرح و تعدیل نماید، چه ساخت و بافت جمله‌ها بر عهده اوست. کالوینو می‌نویسد که مابین کلام الهی و کتاب مقدس دست کم دو واسطه است: یکی پیامبر که شنونده وحی است و آن را از کلیتی فراتر از زبان به گستره الفاظ و لغات می‌کشاند و سپس املا می‌کند؛ و دیگری کاتب که شنیده‌هایش را به نوشته برمی‌گرداند. «پس این کاتب است که باید، ضمن رعایت قوانین ترکیب و قواعد نگارش، انشای خویش را پذیرای سیلان فکری چنان عظیم کند که از جایی بیرون و فراتر از زبان جاری شده است» (همان ۲۰۲). باری، جلوه کردن کلام خداوندی در قالب متن مقدس لامحاله نیازمند نگارنده‌ای است، اگر پیامبر سخن این کاتب را همچون قول ربّانی پذیرفت از آن رو بود که اهمیت نقش وی را نیک می‌دانست، اما دبیر، خود از پایگاه خویش آگاه نبود، مرتد شد. «او به نوشته و نگارش باور نداشت» (همان ۲۰۳).

برای بسط اندیشهٔ خویش، کالوینو در روایت دوم اندکی دست برده (و یا شاید مأخذی داشته که ما را بدان دسترسی نبوده است) و تغییری را که عبدالله در متن وحی می‌داده نه ناشی از خبث طینت وی (چنان که از تفسیرها استنباط می‌شود) و نه از روی عمد، بلکه سهو قلم کاتب در نگارش دانسته است و به نظر او از آن جا که در عمل کتابت و در تحویل کلام از صورت شفاهی به متن مکتوب چنین خبط و خطایی اجتناب‌ناپذیر است، این تغییر و تبدیل را نیز باید جزیی از طبیعت نوشتن شمرد و آن که می‌خواهد عظمتی فراتر از خط و نگارش را به یاری همین ابزارها بیان کند، باید از پیش، امکان این گونه سهو و اهمال را هم پیش چشم داشته باشد. به عبارت آسانتر «آن کو برتر از ما و جایی بیرون از جهان ماست، نباید اصرار بدارد که با کلام، خواه گفتاری، خواه نگارشی، با ما ارتباط پیدا کند و بهتر آن که راه‌هایی دیگر بجوید»، (همان ۲۰۳) اما اگر بر تقریر و تحریر پا فشرده، باید لغزش دست و قلم را نیز، که در ذات کتابت است، بپذیرد. پیامبر اعتراضی نکرد و کاتب را مخیر گذاشت، چون از این دقیقه نیک آگاهی داشت، ولی ارتداد کاتب فرزند جهالت او بود.<sup>۱</sup>

اما اگر از بحث‌های روایت‌شناختی، که از گستره‌هایی دیگرند، بگذریم، به دلایل متقن می‌توان ثابت کرد که آن دو روایت که در باب ارتداد عبدالله سعد آورده‌اند، هر دو بی‌مبناست؛

---

۱- هر چند موضوع این مقاله مباحث خاص الاهیات و دیانت نیست، به چند نکته توجه می‌باید داشت: آن چه کالوینو مکتوب مقدس می‌داند با برداشت مسلمانان از قرآن فرق بسیار دارد؛ پس به گفته‌های وی از حیث اعتقادی و قعی نمی‌بایست نهاد.

دیگر آن که شواهد تاریخی بسیاری داریم که شخص پیامبر و نیز دیگر کاتبان وحی در حفظ شکل و سیمای راستین کلام خداوندی اهمی بلیغ و احتیاطی تمام داشتند و کمترین تصرفی را در اصل آیات الهی احتمال نمی‌توانستند کرد (رجوع شود به: مایل هروی، ۱۳۸۰: ۷۸-۷۷ که در آن جا بسیاری از این شواهد را آورده است) و این شیوه تا روزگار ما نیز در مصاحف معتبر باقی است. سهو قلم و تخلیط کاتب در این جا هرگز معنا و موضوع نداشته و ندارد.

از سوی دیگر به موجب استقرایی تام، با ضرس قاطع می‌توانیم گفت که در هیچ کجا از قرآن آیه‌ای نیست که از عجز یا ضعف کلام در ادای مقصود شکوه کند. در وصف شیوایی و بلاغت این کتاب همین بس که چون ذکر جمیل آیه‌های قرآنی در آفاق جزیرهٔ اعراب پراکنده گشت «اسلوب غریب و بدیع آن، دهان شاعران را فرو دوخت و آنان را یک چند از نظم شعر بازداشت» (زرین کوب، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۳۷) و اینان همان شاعرانی بودند که به نظم قصاید بلند و سخنوری تفاخر بسیار می‌کردند و محافل و مجالس از برای نقد شعر و تمییز نیک و بد کلام بر پا می‌داشتند، شاعری نزد ایشان چنان مهم بود که «شعر را دیوان عرب و مظهر حیات او دانسته‌اند». (همان ۱۳۵) اما این همه مفاخره بر سخن، در پیشگاه قرآن به ضعف گرایید و از میان رفت. باری اگر خدای اسلام پیام‌هایش را از راه زبان فرستاد، از آن روی بود که لغت وی «غیر ذی عوج» و مبین و مبرهن است.

چه آیه‌ای که نوشته‌اند عبدالله به حدس گفت و پیامبرش هم چون قول الهی تلقی کرد، آیه‌ای است از سوره مؤمنون، و این سوره به گفته همان مفسرانی که قصه ارتداد را آورده‌اند، همه در مکه فرود آمده، حال آن که ارتداد این کاتب، به شهادت کافه مورخان و جمله مفسران، به مدینه بوده است. بطلان این داستان از همین مختصر پیداست.<sup>۱</sup>

دیگر، آن که گفته‌اند او از خواتیم آیات، به میل خویش، چیز چیز تبدیل می‌کرد و پیامبر التفات نمی‌نمود و او را به حفظ صورت اصیل وحی توصیه نمی‌فرمود (چه امی و نانویسا بود و خواندن نمی‌دانست تا مداخله کاتب را در یابد) با منطق قرآن ناسازگار است و مسامحه مفسران در نقل بی‌نقد این داستان نابخشودنی است، چه بر خلاف آن چه ظاهرینان می‌پندارند اسماء حسناى خداوندی بر حسب تصادف و از مجرد اتفاق در انتهای آیات ننشسته‌اند (که بتوان آنها را به دل خواه تغییر داد)، بلکه با بافت اصلی آیه ارتباط کامل دارند و نبی‌شناسان این ربط کلامی را ذیل بحث تمکین که از جمله صورت‌های فواصل آیات است نشان داده و در تعریف تمکین نوشته‌اند: التَمَكِينُ انْ يَمْهَدَ النَّائِرُ لِلْقَرِينَةِ تَمْهِيدًا تَأْتِي بِهِ الْقَرِينَةُ مَتَمَكِّنَةً فِي مَكَانِهَا، مُسْتَقَرَّةً فِي قَرَارِهَا، مُطْمَئِنَّةً فِي مَوْضِعِهَا، مُتَعَلِّقَةً بِمَعْنَى الْكَلَامِ كُلِّهِ تَعَلُّقًا تَامًّا، بِحَيْثُ لَوْ طُرِحَتْ لِاخْتِلَافِ الْمَعْنَى وَاضْطِرَابِ الْفَهْمِ. (سيوطي، ۱۹۷۳، الجزء الثاني: ۱۰۱) اگر کسی با دقت و مواظبت آن چه را قرآن پژوهان در محکم تنزیل مصداق تمکین دانسته‌اند به مطالعه گیرد، دیگر به احتجاج ما محتاج نخواهد بود.

باری آبشخور ارتداد عبدالله جایی دیگر است. دکتر سید جعفر شهیدی در نقدی که بر قصه الحاد عبدالله سعد نوشته پس از رد این روایت‌های پر تمويه و مهمل، بدین نتیجه رسیده است که سبب ساز روی‌گردانی عبدالله، عصبیت جاهلی و مسائل مربوط به طوایف و قبایل است؛ چیزی که نزد اعراب جزیره اهمیت بسیار داشت و حتی تعالیم اسلام و مساعی پیغمبر هم نتوانست این قبیله‌پرستی را براندازد. تفصیل این تحلیل را باید در مقاله مبسوط ایشان خواند، اما صورت مجمل آن چنین است:

عبدالله اگر چه از جانب پدر قیسی (ساکنان حجاز را بدین نام می‌خواندند) بود، مادری اشعری داشت. اشعریان ساکن یمن بودند و مکیان، به سبب کینه و عداوتی دیرینه، ایشان را به دیده تحقیر می‌نگریستند و البته که به عبدالله هم، که مادری یمانی داشت، طعنه‌ها می‌زدند؛ بر تافتن این همه استخفاف در نظام قبیله، بسیار سخت و سنگین است. او مسلمان شد چون

۱- «و قبل هذا غير صحيح لأن ارتداده كان بالمدينة و هذه السورة مكية». (مبیدی ۴۲۱)



امید بر آن می‌داشت که اسلام بتواند بر مکیان چیره شود و او که از سابقان مؤمنان است بر اهالی مکه، که از کودکی باز خفیفش می‌داشتند، تفاخر کند. اما چون پیامبر پیمان صلح حدیبیه را به توفیق آورد، او، مانند برخی کسان دیگر، این آشتی را شکست اسلام پنداشت، نومید گشت و مرتد و بی‌دین (چه بر طبق شواهد از آغاز هم باور قلبی نمی‌داشت) باز مکه شد.

اما قصهٔ مداخلهٔ عبدالله در متن وحی را، به احتمال، دشمنان وی به هنگام ولایت ستمگرانه‌اش بر مصر ساخته‌اند تا او را به فضیحت بیشتر کشانند و بدنامتر کنند. پس از چندی این قصه‌های دروغین، بی‌آن‌که با محک نقد سنجیده آید، به کتب سیره و حدیث و تاریخ و تفسیر هم راه یافت و زمینه‌ساز تحلیل‌ها و تأویل‌های سپسین گشت.<sup>۱</sup>

مولوی نیز، اگر چه همه جا در مثنوی از خود ارادت و محبت خاص نشان داده و در حق مهتر کائنات و مرشد و مربی کونین تقدیس و تعظیم فراوان کرده و سیمای وی را متعالی و فایق انسان کامل و رمز غایت آفرینش جلوه داده است، از آن جا که در نقل خبر و حدیث آن دقت نقادانه را نداشته، این داستان دروغین را به متن کتاب مثنویش راه داده و تأویل کرده است. حقیقت آن است که نه فقط این یک قصه، بلکه چندین جا در مثنوی و دیگر نوشته‌های مولوی، احادیث موضوع و اخبار مجعول داخل شده است، چه او تمسک به خبر و حدیث را وسیله‌ای برای توجیه و تفسیر اقوال و آراء صوفیانهٔ خویش می‌یابد؛ و این از سنن صوفیه است؛ قُصَاص و وُغَاطِظ این مشرب، که مولانا از کودکی به محافل ایشان تردد می‌داشت، نقل این گونه اخبار را در باب احوال رسول خاتم و نیز برخی از انبیای سلف، (به رغم محدثان که این شیوه را به شدت نکوهش می‌کردند) به خاطر جنبهٔ ترغیب یا صبغهٔ تریبیهی که در آنها بوده است، با دیدهٔ اغماض و نظر تسامح می‌نگریستند. پس نقدی که بر روایات متصوفه هست بر متن مثنوی نیز وارد است.<sup>۲</sup>

طرفه آن که در نقل این داستان هم مولوی به خلط تاریخی دچار آمده و عاقبت عبدالله بن خطل را از آن عبدالله بن سعد دانسته (زرین کوب، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۴۳)، چه آن کس که به قول مولوی، تیغ در می‌آید و سرش را می‌رباید<sup>۳</sup>، نه فرزند سعد که پور خطل است. و این خود به روشنی وا می‌نماید که سرایندهٔ مثنوی در نقل تاریخ تا چه پایه بی‌دقت و سهل‌انگار بوده است.

۱- اصل مقاله را می‌توان در شرح مثنوی (جزء چهارم از دفتر اول)، شهیدی، صص ۵۹-۵۱ خواند.

۲- برای بحثی در این باب رجوع کنید به: زرین کوب، ۱۳۷۸ صص ۴-۸۲.

۳- آه می‌کرد و نبودش آه سود/ چون در آمد تیغ و سر را در ربود. مثنوی، دفتر عبدالله سعدیکم/ بیت ۳۲۳۹

لیکن برای ملای روم ظاهر قصه هم‌چون پیمانانه است، او از قصه‌نیوش درمی‌خواهد که به مجرد قصه بسنده نکند، بلکه از ظاهر لفظ و عبارت فراتر رفته، دانه معنی را بر گیرد.<sup>۱</sup> مطالعه ظاهر قصه‌ها و پژوهش در باب مآخذ و یا مذاقه در شکل و ساخت آنها، خواننده را بدان حقایق عظیم معنوی که مثنوی از آن مشحون است، رهنمون نمی‌کند؛ بلکه وی باید در آن چیز دیگری تدبّر کند که مولانا خود از آن به «دانه معنی» تعبیر کرده است: آن لطیفه مخفی و باریک که مقصود نقل است. آن چه را نیز مولوی درباره ارتداد عبدالله سعد می‌گوید از همین مقولات باید شمرد: تمثیلی پرداخته به قصد توجیه یک رای صوفیانه.

او از منظر یک مسلمان صوفی مسلک این داستان را تأویل کرده و توانایی این نساخ را در موافقت با وحی، ناشی از تافتن پرتو کلام الهی بر وجود این کاتب<sup>۲</sup> و حکمت یافتن وی را محصول مجاورت با رسول و پذیرش مریدانه اقوال و افعال او می‌داند، چه این نویسنده وحی پس از آن که به وسوسه دچار می‌آید و بر خویش غره می‌گردد که آن حقیقت که رسول مستنیر می‌گوید در ضمیر وی نیز هست<sup>۳</sup>، از جانب پیامبر رانده می‌شود و این طرد و نفی موجب آن است که دیگر هرگز نتواند چیزی هم‌چون وحی بیاورد و او که خویشتن را ینبوع الهی می‌پنداشت، چشمه آب سیه می‌گشاید.<sup>۴</sup>

باری مولانا را غرض از ذکر این حکایت، دعوت مرید به تسلیم محض در پیشگاه پیر و مراد، و تحذیر وی از عجب و خودبینی است؛ چه ممکن است که آن سالک که در ضراء و سراء مطواع و مُتقاد مرشد خویش است، برخی از آن حقایق معنوی را که از مکاشفه بر قلب مراد وارد می‌آید، ادراک کند، اما این همه را باید نتیجه اطاعت و امتثال و نصیبه‌ای برگرفته از مجالست صادقانه و خاضعانه با شیخ بداند. لیکن اگر سرکشانه از فرمان‌برداری تن‌زند و بینی و خویشتن‌بینی کند<sup>۵</sup>، پایانش همان است که بر سر فرزند سعد رفت: از جانب پیر و مربی رانده خواهد شد، در کفر و ناباوری خواهد مرد و گرفتار نکال دنیا (این البته عاقبت عبدالله خطل است!) و عذاب آخر خواهد گشت.

۱- ای برادر قصه چون پیمانانه‌ای است / معنی اندر وی مثال دانه‌ای ست.

دانه معنی بگیرد مرد عقل / ننگرد پیمانانه را گر گشت نقل. د/ب ۳۶۲۳-۳۶۲۲

۲- پرتو آن وحی بر وی تافتی / او درون خویش حکمت یافتی. د/ب ۳۲۳۰

۳- کان چه می‌گوید رسول مستنیر / مرا هست آن حقیقت در ضمیر. د/ب ۳۲۳۲

۴- گر تو ینبوع الاهی بودی / این چنین آب سیه نگشودیی. د/ب ۳۲۳۶

۵- شکر کن، غره مشو، بینی مکن / گوش دار و هیچ خود بینی مکن. د/ب ۳۲۵۷

## نتیجه

حدیثی مکرر است باز گفت این جمله که فرهنگ انسانی امروز، آمیزه‌ای از باورها، قصه‌ها، افسانه‌ها و شعرهایی است که اصحاب ملل و نحل گوناگون و ناهمگون پرداخته‌اند. داستان ابن ابی سرح اگرچه از کتب مسلمانان سرچشمه می‌یابد، در بسیط زمین منتشر می‌گردد و سالیان سال بعد در نوشته‌ای از ایتالو کالوینو، جامه‌ای نو پوشیده، سخنی تازه می‌گوید. قیاس گفتار وی در باب این قصه‌ها با آن چه قدمای اهل اسلام گفته‌اند نمونه‌ای از مطالعات تطبیقی ادبی است که می‌کوشد جزء جزء فرهنگ رنگارنگ امروزینه را بازیشناسد و بشناساند. در پایان، بی‌آن‌که قصد القای آموزه‌ای اخلاقی در میان باشد، ذکر این نکته، اگر چه بدیهی است، بایسته می‌نماید، که خواه، ماجرای ارتداد فرزند سعد راست بدان گونه باشد که قصه‌نویسان آورده‌اند، خواه نه (و ما دانستیم که در دروغین بودن این قصه‌ها شکی و شائبه‌ای نیست)، آن چه مهم است ذهن و خلاقیت نویسنده است که می‌تواند داستانی را، صحیح یا سقیم (از هر فرهنگی که بود)، برگزیند و چنان که خود خواست بپرورد، و این بر خواننده است که جدا از التذاذ ادبی، که ساختش جداست، به همه گفته‌های قصه‌پردازان باور نکند و خویشتن به پژوهش برخیزد.

از سوی دیگر مقایسه تأویل‌های این دو نویسنده، این نکته را روشن می‌سازد که می‌توان به یک داستان واحد از منظرهای متعدد نگریست و از خویشتن خویش بدین قصه‌ها چیزها درافزود؛ چه در اصل این قصه دروغین نه حرفی از جواز مداخله ناگزیر کاتب آمده، نه سخنی از ضرورت تسلیم مطلق سالک نزد مراد.

## Bibliography

- Calvino, Italo (1995). *Si par une Nuit d'Hiver un Voyageur* (If a Winter-Night a Traveler), Traduit par Daniele Sallenave et Francois Wahl. Paris: Edition du Seuil
- Ibn Athir, Ezz al-Din. (1982). *Al-Kamel fi al-Tarikh* (Everything about History). Carlos Johannes Torenberg. Beirut: Dar al-Sader Publications
- Maybodi, Ab al-Fazl Rashid al-Din. (1382/2003). *Kashf al-Asrar va Oddat al-Abrar* (Maybodi's Exegesis of Qur'an). Ed. Ali Asghar Hekmat. Tehran: Amirkabir Publications
- Mayel Heravi, Najib. (1380/2001). *Tarikh-e-Noskhe Pardazi va Tashih-e-Enteghadi-ye-Noskhe ha-ye-Khatti* (History of Manuscript Processing and Critical Editing of Manuscripts). Tehran: Vezarat-e-Farhang va Ershad-e-Eslami Publications

- Rumi, Jalal al-Din. (1366/1987). *Masnavi Ma'navi* (The Masnavi). Ed. Reynold Nicholson. Tehran: Elmi Farhangi Publications
- Shahidi, Sayyed Ja'far. (1382/2003). *Sharh-e-Masnavi* (A Commentary on Masnavi). Tehran: Elmi Farhangi Publications
- Siyuti, Jalal al-Din. (1973) *Al-Etghan fi Olum al-Qur'an* (Understanding Qur'anic Sciences). Beirut: al-Maktabat al-Theghafiya
- Sur Abadie Nayshaburi, Abu Bakr Atigh. (1380/2001). *Tafsir-e-Sur Abadi* (Sur Abadi's Exegesis of the Qur'an). Ed. Ali Akbar Sa'idi Sirjani. Tehran: Nshr-e-Nau Publications
- Tabari, Mohammad ibn. al-Jarir (2003). *Tarikh al-Tabari* (Tabari's History). Ed. Mohammad Ab al-Fazl Ebrahim. Beirut: Rava'e' al-Torrath al-Arabi Publications
- The Encyclopedia of Islam* (1986/New Edition). Prepared by a number of orientalis, Leiden: E.J. Brill
- Zarrinkub, Abd al-Hosayn. (1374/1995). *Serr-e-Nay* (The Secret of the Reed). Tehran: Elmi Publications
- . (1378/1999). *Bahr dar Kuzeh* (The Sea in the Jug). Tehran: Elmi publications
- . (1378/1999). *Naghd-e-Adabi* (Literary Criticism). Tehran: Amirkabir Publications
- Zerekli, Khayr al-Din (1989) *Al-A'lam* (Proper Nouns). Beirut: Dar al-Elm al-Malayin